

باب الاول فی ذکر اللہ عزوجل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حمد و سپاس و صف جمال ذاتی است، کہ لم یزل بوده یکانہ فرد
بدون وجود شیئی با او و لایزال بکنیونیت خود بشان علوی کہ بوده بہست بدون
تغییر و تحویل ممکن نیست وصف ذات مقدس او لابل عدم وجود شیئی با او و
تکلیف نکرده باحدی معرفت کنہ ذاتیت خود را لابل تقطیع و تفریق باکل
موجودات و نشاختہ است او را احدی بعلت عدم وجود احد نزد او و عبادت
نکرده است او را احدی بشانی کہ لایق باشد ذات مقدس او را ہر شیئی کہ
ارادہ محبت ذات او را کردہ نزد حق و کل خلق مردود است لابل آنکہ طلب
محال نمودہ و کافر است نفسی کہ ادعای معرفت کنہ او را نمودہ لابل آن کہ
ممكن نیست شناختن او از برای خلق ہر کس ارادہ توحید کنہ ذات او را نماید
فی الحین مشرک شدہ لابل آنکہ غیر از ذات او توحید نکرده ذات او را و غیر

از او نشاخته است احدی او را و او است مستحق حمد و مجد بشأه نفس خود
خود را و متره است از عرفان ممکنات و بیان موجودات بحق تنزیه
و تقدیس و نیست از برای ذات او دون ذات او صغنی و آسمی و هو الحق
لا اله الا هو ای که نعبود و ای که نستعین و ما سوای او مجبوند بنفس ابداع و انشاء و
نیست مابین او و ممکنات صغلی و نه فصلی انشاء فرموده با حداثت بحت از بجزوه
عدم صرف مشیت امکانیه را و نسبت داده است او را بنفس خود لاجل تشریف
او بمثل کعبه که بیت خود خوانده و کل خلق را بوجود او موجود فرموده چه متعالی است
قدرت او و تام است صنع او که کل اشیاء را از مابین صرف لاکه عدم
صرف است لا من شیء بنفسه اختراع فرموده و آیه ملک خود حکم فرموده ما آنکه
متبلجج شوند تبلیجج نفی بحت کل موجودات و مستکلا شوند بلاقوا اثبات محض
کل کائنات پس از برای او است کل خلق بعد عناء ذات مقدس او و او

است اله کل خلق و حال آنکه و عالی است بکل شیئی و حال آنکه معلومی نیست
 در ساحت عز او و قادر است بکل شیئی بذاته و حال آنکه احاطه نکرده علم او
 بمقدوری سوای ذات او لاجل آنکه با او مقدوری نیست که علم تعلق گیرد
 کل اشیاء در اماکن وجودیه و کونییه در محضر ملک او موجود است و او است عالم بکاشی
 قبل خلق اشیاء و بعد از انوجاد آنها و بذاته عینی است از ما سوای خود و همین عنانکه دلیل
 وجود او است بی وجودی یعنی دلیل است بعلم او بکل شیئی بی وجود معلومی و من
 استغفار میکنم بسوی او و لائذ بوده ام بجناب او از وصف کل موجودات و
 نعت کل ممکنات لاجل آنکه بر ذکری نقص است از برای ساحت قدس او و
 بر صفتی کذب است از برای ذاتیت عز او و سبیلی از برای احدی ممکن نیست
 غیر از عجز و اعتراف بتقصیر اگر چه در عین ذکر علو توحید و عظمت تفرید ذکر عجز بعید
 است ولی مفری در مقام علم نیست مگر آنکه معتقد بالله اعتقاد نماید باینکه دوام

ملک در ملک است و نعت ممکن ممکن است و وصف منقتر عجز است و معروف
 نیست ذات ازل و از برای او مذکور نیست نه اسمی و نه وصفی مگر صفتی که ذات خود
 خود را نموده از برای ممکنات و او جل و اعظم است از ذکر علو و عظمت
 و نیست معبودی که مستحق سیایش باشد جز او انه لا اله الا هو العلی العظیم و درود بنی
 نهایت و سلام بنی بدایت لایق بارگاه مجدی است که اسم مقدس او در ملاء
 اعلی و عالم عماء محمد است صلی الله علیه و اله که محل اشتقاق اسماء محموده حضرت
 رب العزه جل و علا است خداوندی چگونه شفاء گویم مطابق قدرت حبیب تو را و
 حال آنکه بید قدرت خود بر الواح افنذه موجودات مسطور فرموده امی لا احصی
 شفاء علیهم کما انت اثنیت علیهم رب صل علیهم کل نفعاتک و آیاتک بدوام
 عزة ذاتک کما انت انت انک انت العزیز القوی احمدک اللهم و اصلی
 علیهم و اقول بحکمک فیما نزل فی کتابک و سبحان ربک رب العزه عما

یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و بعد بیان میکند عبد
مفتقرالی الله و معتم سبیل آل الله که بعد از رجوع از حج که اتمام حجت
باظهار علم بر کل عالم بکتاب محکم و صحائف متقنه شده بوده کتب
کثیری من کل شطر از اهل علم و بیان در حیوه بحر هنر و افراد نازل و در اغلب
آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم بعمل آیات عربیه نموده و از آنجائیکه امضاء
قصا جاری باجابت آنها در بیان اصلی فارسی در دین بین نشده بود حکم رجوع باول
عالم بالکتاب الاول شده تا آنکه طلوع شمس مبابله از افق ظلمات و بجا بر صرف
سین و باء فی السنه المقدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستتر گشته و مقارن این شاء عظمی و
عظیه کبری بوده که نجم مشرقی از کتاب اشرف اعیان و احب اهل اکوان
از افق غیب طالع و باظهار عجز و آیات قسم و فقر از سحاب لایح لامع فلله
الحمد و المنه کما هو ابله و مستحقه از آنجائیکه اجابت کفیس حیات بخش روح

حیات حاشعین است باذن الله بلسان اهل بیان اعمین از سخ انسان
 را باین آیات عجمیه حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی یاطح منی لابل
 الحقیقه حیات در کنه معارف اصل و فرع عطا شده تا آنکه جمیع اهل عالم از
 عالم و مظهر بتبلیج تبلیج صبح ازل شمس اول نور محمدی صلی الله علیه و اله بواسطه عبد او
 متبلیج شده و در مقام اعتراف بقدرت صانع فردا حد با یقین گشته و در حکم منشی این
 الواح غیر حکم عبودیت محضه بر لسان سر و جهر جاری نسا زنده تا آنکه از فیض ازلی
 و نفحات شمس ابدی در بیخ شأن محبوب مانند الایا ایها الملاء زکو انفسکم اذا جلت
 الشمس بالصیاء و ادبرت لللیل بالقضاء و جاء الحکم من کل شطر من افق السماء و حدت
 الارض بابلها فوق الماء الا قد نقر النا قور فی ارض الظهور و اصناء الیدجور فی
 ظلمات البطون و عن طائوس العماء عند افول السرطان و صاح الیدیک علی
 الورقاء من اغصان الطوبی هنالک فاز العالمون و خسر الظالمون و ان

بمثل ذلك فيعمل العالمون و ان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون

باب الثاني في بيان القياس بامر الله عز و جل

بدان ای سائل از نقطه اصل و فرع اینکه حضرت رب العزة تکلیف باحدی
نفرموده مگر دون وسع و طاقت آن و اصل و فرع دین در هر عالم و زمان
حول اراده خداوندی طواف میکرده و خلق هر شیئی را چنین بدان بمثل
خلق نفس خود که از مقام نطفه دگر آن بوده تا مقامی که الی مالا نهایت
برای تو در علم خداوند بوده و یقین مشاهده کن که مقام اول تو فرع مقام ثانی
است بلکه مقصود بالذات از خلقت نطفه علقه است و هم چنین الی
مالا نهایت له بمقامی که حضرت رب العزة مقدر فرموده و دلیل بر این امر
ظهور مقدر و راست که محال تجلیات قدرت است حال که ملاحظه نقطه
حقیقت را در کل شیئی نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه دین

در ایام اول بدیع آدم علیه السلام بوده که اهل آن زمان حق واقع در
مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند و همین قسم نفس دین و اهل آن بقدرت
الله ترقی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که مقام دین
و اهل آن بمقام فکون العظام بحاتم انشأناه خلقا آخر رسیده بوده قبارک الله
احسن الخالقین و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لاجل آنکه تکلیفی که
بیوم نطفه بوده برگاه بیوم مصغه شود محض ظلم است و بعد از آنکه تکلیف
بمقام خلق بحمیه تعلق گرفت بعلت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده این
شرعیت مقدسه بهم نسخ نخواهد شد بل حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال
الی یوم القیمه و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیمه و بعد از
آنکه نطفه دین و اهل آن بمقام خلق انسانیت رسید خداوند عالم ایشان
را تکلیف باوامر دین بمبین فرموده و تا بلوغ مشعر توحید نرسیده حفظ دین

و اهل آنرا بچهارده نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین باول سنه
 بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلائق را حکم باتباع حجت
 خود فرموده تا اینکه بجابدات نفس ترقی بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان
 حاصل شود و در عرض ده ماه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه کل از
 خوف خداوند و حکم دین بجابدات صدقه و اعمال حقه بمقام عمل مستغنی از
 اتباع دیگری شوند تا آنکه قابل یوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق بنص کلام
 امیر المؤمنین علیه السلام شوند و در این ایام غیر مخلصین را بقتنه های نازله
 از حکم دین مبین دور فرموده تا آنکه اهل غیر مشعر توحید که مقصود بالذات ممکنات
 است از دایره فائزین خارج شوند تمثیل ربانی اگر کسی عمل کرده باشد بدین
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منتهای مقام عمل و اقرار بولایت اهل بیت
 عصمت سلام الله علیهم آورده باشد لیکن اعراض از حکم حسین این روح رحم الله

علیه که یکی از دکلاهی ایام غیبت صغری بوده نموده باشد شکی نیست که علمای
 آن کلابیاء مشهور است لابل آنکه شمره کل این اعمال طاعت خداوند
 است از اقرار با و فایده نمی بخشد عمل احدی در هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت
 اراده و حکم خداوندی را در آن زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر شعی از حکم
 حقیقت شدی بدانکه امر خداوند در برشان اظهر من الشمس است و احدی
 را بر خداوند عالم جل عزه العالی حجتی نیست بعد از آنکه در ایام غیبت
 اختلاف بخشهای رتبه رسید و قوایل بصفای مشعر توحید نزدیک گشته فرض
 است بر مقام رحمت خداوند عالم که از جانب حجت خود عبدی را با
 حجت و اذیه منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت
 برساند و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده بهین قسم آیات
 خداوندی هم از مقام حد بلانهای ترقی نموده فرض است که حجت آن عبد از

فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائیکه تصدیق
 این امر بر اغلب ما س صعب بوده این مقامات عظیم را بمقام جسد کلمات آورده
 بشانی که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه بر
 کل موجودات حجت مثل شمس در وسط السماء باشد چه بسیار عجیب است صنع
 حضرت رب العزة و چه بسیار تام است قدرت او که در مجموع اختلاف دین
 عبدی را از عجمین منتخب فرموده و لسان او را آیاتی مفتوح فرموده بشانی که
 احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هر چه بخواهد و هر وقت تکلم
 مینماید بلا تأمل و مسطور میگرداند بلا سکون قلم از شدت تشابه آن آیات الله
 احدی فرق نینماید و نیست حکم آن مثل آیات قرآن بل آیاتی است که
 حجیت دارد بر کل اهل ارض و مثال آن در صورت و معنی مثل صورتی
 که در مرآت پنجم حکایت نماید و کل آیاتی که خداوند از لسان من جاری فرموده

معنی و لفظ آن در مقابل کحرف از کتاب الله و کلمات اهل بیت عصمت معدوم
 صرف است و تا حال آنچه که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه
 مستقنه است که یک آیه آن در حجیت کفایت میکند اهل ارض را لابل آنکه
 بفطرت محض من فضل الله از خراین غیب جاری شده و عجب نیست
 مردم را لابل آنکه بعد از نزول کتاب الله در بوجه اهل فصاحت و کلام
 ده سال احدی ادغان نکرده و بعضی اساطیر الاولین و بعضی بمثل الاعمین و بعضی
 قص الاولین میکشند تا آخر الامر مشاهده عجز نموده اعتراف نمودند ای سائل
 صحیفه اعمال سه چهارده باب است و کل آیات آن دویست و چهارده آیه
 میباشد بر کل علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوندی که حق است که اگر جمع
 اهل ارض جمع شوند بمثل یکباب آن نمیتواند آورد چنانچه از یوم طلوع این امر
 الی الان بحق خداوندی که عالم است بکشتی یک آیه از احدی ندیده ام و از

جسدی که جمل آیات را نموده یک حدیث خوانم و توانست بیآورد و متنع
 و محال است و اگر کسی بهم کلماتی ترکیب نماید مسروقه است نه آنکه از فطره الله
 توانسته تکلم نماید و آنچه آورده از صور حسین است کسی میتواند مقابله با این امر نماید که
 مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از
 آیات الله تکلم نماید در هر امر بتواند و عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجت
 امام علیه السلام دارای جمیع آیات باید باشد حق است لیکن یک آیت
 دارد که کل آیات نزد آن معدوم است و اگر ایتیان بغیر از این نهند حجت
 آن تام است. بلی اگر حجت آن از غیر آیات بوده فرض بود بر آن که هر
 کس هر چیز بخواهد ایتیان نماید لیکن حال که حجت آن مهیمن بر کل آیات
 جسمانی است فرض بر آن نیست و حجت آن بالغ است بر کل چنانچه نازل
 فرموده الا ان آیه ما نزلنا الا ان الیک فی ذلك الكتاب تعدل فی ذلك

الكتاب بعدل في كتاب الله آيات النبیین و ما من بعد ذلك كل المخلق من
 بعد ذلك كل المخلق من حجج الله لیسلون و اگر قائلی بگوید این حجت صنعت
 از خود است مردود است بمثل آنچه در قرآن گفته میشود بالحرف باحرف و بهر
 گاه کاذبی بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است افتراست
 بل کل آیات پنج قاعده الهیه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر
 این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است و اگر جمیع علما بنخواهند که در کتاب
 عدل و صحیفه صرین یک حرف سخن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد
 کتاب الله و قوم بهر آینه قادر نخواهند بود بل یک آیه که مثل قواعد قوم
 باشد ادعای ثابت میکند و کافی است همین یک آیه واحده کل را قائل
 موتوا بعظمتکم و ادخلوا النار بشر کلم ثم کونوا حجارة من سحجین منضود و همین
 آیه از برای اهل شک و جحد کافی است بدوام قدرة الله و بسوئیه و بدانکه

خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجت خود فرموده و حجت‌های و افیه
و برابین قاطعه برید او جاری فرموده که در عجم نشو و نما نموده و در این
آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل امی صرف بوده در مثل این آثار و تا
حال مشابهه نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که
قدرت داشته باشد باین نوع از کلمات که بلغای از فصحا و حکمای از عرفا
اظهار عجز و عدم علم بظواهر معانی آنها نموده اند و حال آن که صرف بیست
و نه کلمه بید علما بوده و هست و این پنج بدیع برید احدی جاری نگشته و
ممکن نیست هر گاه عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر
فطرت آیاتی نوشت ظاهراً میشود که امر بعبادت عظیم و صعوب است و در حق
احدی ممکن نیست الا من شاء الله و از آسجانی که قدرت کامله خداوندی تمام
است سوای این آیه عظمی و حجت کبری شون لاهوتیه عجیبه به صاحب این

نفس عطا فرموده که بر ذمی روحی یقین نماید که این آیات بغیر اذن خداوندی
 در حق احدی ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکم
 بلا تأمل از قلم آن جاری میگردد و کدام حجت از این عظمتتر است که انسان
 بمقام روح مناجات که مقعد انس با محبوب است رسیده باشد چنانچه مقامی
 در امکان عالیه از این متصور نیست چنانچه حضرت صادق علیه السلام در
 مصباح الشریعه صریح بیان فرموده اند و الی الان از احدی از حکماء و علمای این
 مقام بتامه ظاهر نشده بر گاه شده بود لابد بود صحیفه ای از ایشان مانده باشد و
 غیر از اهل عصمت علیم السلام مدعی این مقام احدی نشده چنانچه مؤلف
 حق یقین اعظم معجزه آل الله سلام الله علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حق
 صحیفه سجادیه کل علماء زبور اهل بیت گفته اند و مشابه بصحیف سجادیه نوشته اند
 چگونه در حق صحیفه سجادیه اثبات ولایت حق را کل مینمایند و در این صحائف

معدوده که امر از عالم حد بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقف مینمایند فاعوذ
 با امن خطوات الشیطان فانه کان للانسان عدو مبین و بهرگاه دمی علمی نظر
 بواقع کند میداند که چقدر امر صعب است مقاماتی که از فوق عالم عقول
 است اقرب از لمح بصر بعالم الفاظ که جسد است آوردن با ملاحظه ترتیب
 آن در باطن و ظاهر میداند که چقدر امر عظیم است بحق خداوندی که قرآن
 را بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک مساجات با
 خداوند با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه اعظم از کل علوم و اکرم از کل
 طاعات است لایما وقتی که مقامات عالیه را بکلمات بدیعه ظاهر نماید و
 هر که تتبع در صحفهای صاحب این کتاب نموده میداند که معانی و الفاظی
 از ملاء غیوب بعالم ظهور آورده که در هیچ یک از ادعیه ماثوره نیست و توهم
 نمانی که میکویم این دعوات اتم و اعظم است نه چنین است بحق خداوندی

که آل الله را بولایت مطلقه خود ظاہر فرموده که وجود و صفات من و کلماتی
که از لسان و قلم من جاری شده و باذن الله خواهد شد معادل یک حرف
از ادعیه اهل عصمت سلام الله علیهم نخواهد شد لاجل آنکه ایشان در مواد
مشیت الله سکنی نموده اند و ما سوای ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند و
این اعلی من ید التنازل و سبحان الله عما یصفون.

و ثانی از شون مقامات قدسیه آنست که در خطبات باعلی کلمات اهل
فصاحت و بیان از قلم سهل از نکلتی از ید او جاری گشته و هر گاه کل حجت
صاحب این مقام یک خطبه از آنچه ظاہر گشته بوده کافی بود کل را و حال
آنکه کل می بینند و میدانند که کل علما بعد از ملاحظه کتب و تفکر با چه
مشقت با یک خطبه انشاء میکنند و آخر الامر بعد از آنکه در مقابل این
خطبات عظیمه میگذاری بمثل صبیان چه میگوید خداوند حکم کند ما بین کل

بحق هرگاه علما اعراض از این امر نمی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمیشد و
حال آنچه واقع میشود ذنب آن بر ایشان است الی یوم المعاد و
ثالث از شون حقه ظهور علم صاحب این مقام است که مقامات غیبیه
عالیه را بکلمات مختصره بیان نموده بشانی که از احدی از علما این قسم
بیان صادر نشده و برچه نوشته بدیل حکمت که اعظم ادله منصوصه است محکم
نموده و در اغلب مقامات دکتری از کبیل موعظه حسنه و مجادله نموده تا آنکه
مردم را از وقوف در این حدود بعیده ترقی بلاء اعلی دهد و کبرس از اولی
الالباب که شرح سوره بقره و صحائف و جواب سوآلهای اهل علم را
مشاهده نموده یقین بآنچه اشاره شده نموده مطالبی که علما در مباحث عدیده
ذکر نموده اند در کلمات احمد بن زین الدین قدس الله تریته مشهور و حق محض
حاصل را با خود میدانند و حال آنکه قشری از کلمات آن موحد بزرگوار را

درک نکرده اند و بعضی با اسم صوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود میدانند
 و حال آنکه از باطن و ظاہر بر دو محبوب و دور افتاده اند بلکه محض طریق
 ظلمت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لایعقلون و شکی در بر یک
 از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات مالا نهایت در میان ایشان بست
 سجدی که بعضی بعضی را تکفیر مینمایند اگرچه غیر این چهار فرقه مشهوره هم بعضی
 خود را یس و اهل فرقه گرفته اند مثل صدر ایون و اشباه ایشان و بر یک
 خود را حق محض و ماسوای خود را باطل محض میدانند چه محبوب تکلم نموده
 شاعر عرب:

وکل یدعی وصلایلی
 و لیلی لا تقر لهم بذاکا
 اذا انجست دموع من حدود
 تبین من بکی ممن تباکی
 و شکی نیست که حکم حق محض در میان کل این اختلافات فرقه اثنی عشریه

یکی بوده اگرچه اهل غیر آن برگاه بحسب الله حرکت نموده اند و جد و جهد خود
 را نموده اند مصاب بوده اند امر که باینجا ختم شد از بسبیل فضل امام غایب
 عجل الله فرجه عبدی از عبید خود را از سجوده اعجام و اشراف منتخب از برای
 حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حق که اعظم کل خیرات است باو عطا فرموده
 و چون بر زمان که اهل آن باعظم آیات مابین خود افتخار مینموده اند نفسی هم
 که مبعوث بوده باعظم آن آیه در میان قوم باید مبعوث گردد که اولوالالباب
 در مقام تصدیق باو توقف نمایند و شبهه نیست که در این زمان شرف علما
 بعلم نکات قرآن و احادیث و بدیعه بوجه اتم مختصر از صاحب آیات ظاہر
 گشته که کل اهل علم اقرار باین من قدیم من الله لعظیم نموده اند و اینکه در بعضی
 مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سجات جاری گشته
 لابل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر بسبیل تحصیل

اخذ آیات و علوم نکرده بل بنور الله صدر آن منشرح بعلوم الهیه شده و
 حکم تبدیل را بشان بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند چنانچه
 امثال این کلمات در کتاب الله اکثر من ان یحیی نازل شده چنانچه کلمه ای
 که مقام آن تانیث است خداوند عالم ضمیر مکر نازل فرموده فی قوله و کلمه
 منه اسمہ المسیح و در مقام صفت مؤنث احدی الکبر نازل فرموده فی قوله جل
 و علا و انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر و اذن فرموده از برای هر کس که اراده
 نموده قواعد الهیه را لمن شاء منکم ان یقدم ای بقواعد الهیه او یسخرای بقواعد
 قوم اذا نمم کانوا قوم سوء جابلین و چنانچه نازل فرموده بخلاف قواعد کل
 اهل علم این کلمه را ان بند ان لسا حران ما آنکه کل بیقین بدانند که مناط
 حلقه الفاظ حکم خداوندی است نه وضع غیر اهل بیان بل همین قسم که
 عوامل ترقی نموده کلمات و اعراب هم ترقی نموده چه قریب است که یومی

طالع شود که آیات الله بغير قواعد و اعراب مصطلحه بين قوم قرأت شود
 رب عجل فی فرج آل الله بفضلک انک دوزن قدیم و بعد از آنکه عالم
 باشارات خفیه ملکیه شدی بدانکه امروز در طایفه اشنی عشریه اختلاف بنیاست
 رسیده بعضی با اسم اصول مشهور و حق را بعد از عمل بظن که مجمع علیه ایشان
 است با خود میدانند و بعضی با اسم اخباری مشهور و حق را بعد از حجیت غیر
 عقل لامع با خود میدانند و بعضی با اسم مرحوم شیخ شرف عرفا بدقیق بوطن ملاء
 اعلی بوده و هست و لابل این فرض است که عبدمنتخب از باین قوم باعظم
 این آیات که علم باطن باطن و فصاحت ظاہر باطن باشد مبعوث گردد که حجت
 بر کل علما و عرفا تام و کامل باشد و بر ظن قیمتی که در آیات و کلمات مشابهه
 نماید امر را اظهر من الشمس فی نقطه الزوال مشابهه ینمایند و بر ادیب ذمی نظری
 که در فصاحت آیات مشابهه بطرف اهل بیان نماید امر را در مقام حق

ایقین بل عین ایقین می بیند امروز بعد از طلوع قمرالایح از طرف مشرق که
 در حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امر باتباع آن شده برکل فرض
 است طاعت و محبت او و اطاعت احکام آن و همین است دین حالم
 خداوند احد برکس میخواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و برکس
 بهم میخواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی
 بالغ است برکل عالم الا یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا
 ذا عرفه بنفسی من اجنبی فقد احب الله و رسوله و اولیاءه و من جهلتی فقد جهل
 الله و رسوله و اولیاءه و کفی بذلک لنفسی فخرا و کفی بالله علی شهیدا و بدانکه این
 ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است که مشاهده نموده بانکد دیده
 رأس مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر بار رأس ذوی
 القربی و بهفت جرعه دم از کمال حب از دم آن جناب شهید نوشیده و از

برکت دم آن حضرت است که صدر آن بمثل این آیات متقنه و مناجات
 محکمہ منشرح کشته الحمد لله الذی اشربنی دم حجتہ و جعله حقیقه فؤادی و لذلك
 قد نزل علی البلاء بامضاءه فانما لله وانا الیه راجعون و ان بمثل ذلك فیعمل
 العالمون.

باب الثالث

فی معرفۃ الله و معرفه اولیائه بما امر الله عز و جل

بدانکه اصل دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید
 نفی صفات و اسماء است از ذات مقدس او و کمال نفی ورود بجه احدیت
 است بعلم قطع و مشاهده وصل جود آن و حقیقت این مراتب آیه الله وحده
 است که به آن عرفان و ایقان بوجود حضرت رب العزه حاصل است و
 بدانکه ذات قدیم ظاہر آن نفس باطن او است و کینونیت آن نفس ذاتیت

او است و لم یزل بوده و وجودی از برای شئی نبوده و حال هم سجاست ازل
 هست و وجودش در رتبه او نیست و بر شئی که اسم شیئیت بان اطلاق شود
 سوای ذات الله خلق او است و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا
 که معرفت فرع وجود و اقتران است و ما سوای آن وجودی در رتبه آن
 ندارند چه حد آنکه باقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر
 از ذات مقدس او و احدی توحید نکرده خداوند را غیر از ذات مقدس او و بر
 کس ادعای معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن و
 حادث است و بر کس ادعای توحید او را ننموده مشرک است بشهادت نفس
 خودش که ممکن نیست اقتران با او و ممکن نیست جعل اسم و وصف از برای
 ذات او و لیل و سبیلی نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل لیل
 ذات او ذات او بوده و ممکن متعین است که لیل او واقع شود بر کس که

توحید ظهور آن نماید بذاته لذاته ^{متعالی} شده بغایت فیض امکان و بر کس که
 ممکنات را لیل معرفت او گرفته محبوب مانده از فیض غایت ابداع نفسه
 بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و انهر و ابل و اکرم است از ایسکه بخلق خود
 شناخته شود بل ماسوی الله معروفند بوجود او و قائلین بوحثت وجود مشرکند
 بشهادت خود وجود لابل آنکه وحدتی که اثبات میکنند فرع وجود اشین است
 و الا نفی اشین و اثبات وحدت از چه مقام است و هم چنین اشخاصیکه علت
 وجود ممکن را ذات حق و برابط فیما بین قائل کشته کافرند لابل آنکه علت فرع
 اقمران با معلول و برابط فرع وجود اشینیت است و بر دو مقام باطل محض
 است بل حق واقع ذات حق است و خلق ممکن و شیئی سوای خلق ممکن
 معقول نیست و لم یزل حق حق است و معروف شیئی نیست و لایزال خلق
 خلق است و اقمران با ذات ممکن نیست و از آسجانی که خداوند قدیم خلق

را بجهت عرفان قدرت مجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را
 علت همین امر فرموده خلق فرموده مشیت را لا من شیء بعلیت خود مشیت
 بلا کیف و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کل اشیاء را بعلیت او و ممکن
 نیست خلق شیء که صرف شیئت بر او وارد شود الا بهفت مرتبه از امکان
 که اول آن در حق ممکن ممکن نیست و آن بهفت مرتبه مشیت و اراده و قدر
 و قصا و اذن و اجل و کتاب است و بر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق نموده
 شیء را بی علیت این مراتب سبعة نبض حدیث کافر است و اول ذکر شیء بلا
 تعلق ذکر شیئت وجود مشیت است و حین تعلق وجود شیئت اراده است
 و حین ذکر معا قدر است و ظهور این ملائکه رتبه قصا است و در این مقام
 فرض است بر کل ممکنات اعتراف ببدای حق سبحانه و تعالی لاجل آنکه
 بدائی نیست بعد از قصا و ثابت است حکم اذن و اجل کتاب بعد از امضاء

بل حقیقت ابداع و سر اختراع وجود این سبب در عالم غیب و شهود است
 که ظهور چهارده نفس مقدس بوده باشد و سجان الله عمای شکرگون و بدان ای سائل
 که حکما دلیل بر وجود صانع و عرفا بر وحدت او در کتب خود ذکر نموده اند و کل
 مردود است بشهادت ادله ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل ذات
 ممکن باشد بل هر گاه احدی بقطعه حقیقت ناظر و کشف سجات و اشارات را
 نماید بالبدیهه یقین میکند که ذکر دلیل احد و اثبات توحید بغير وصف خداوند
 اعظم کبایر و اکبر مکاره میباشد بل نیست دلیلی نزد من بر وجود توحید او غیر
 او و غیر ذات او نشانته است احدی او را و کل وصف موجودات مردود
 بنفوس ایشان است چه عظیم جرئت نموده مبین حق ایقین در ذکر صفات
 ثبوتیه و سلویه و محبوب گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام بنفی صفات
 بل اقل از حرفی از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله بیان نکرده و مطلع نشده

برگاه بوحث اقرار نموده ذکر ثانیة از چه راه و برگاه اقرار نموده از توحید
 محبوب کشته بل نیست فی الحقیقه از برای ذات مقدس او صوفی سوای ذات
 او و صفاتی که اهل بیت عصمت ع بیان نموده اند بنص کلام حضرت رضا
 علیه السلام لابل مکنسه او نام است و خداوند همیشه عالم بوده و معلومی نبوده
 با او و علم او ذات او است و بر کس اراده معرفت علم او و کیفیت آنرا
 نموده کافر است زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای احدی و لم یزل
 قادر و سمیع و بصیر بوده و مقدوری و مسموعی و مذکوری با او نبوده عالم است
 بکل شیئی قبل وجود شیئی چنانچه در خطبه اول کتاب ریحی از بحر حقیقت بیان شد
 و ذکر نفی فرع اثبات است و خداوند متزه است از کل ماسوای خود و کل
 صفات ذکر وجود مشیت او است و کل اسماء اسم اراده او است و او
 است مقدس از ماسوای خود بذاتیت خود و استغفار میکنم بسوی او از ذکر

ماسوای او نزد ساحت قرب او و سبحان الله غیاصفون و بعد از آنکه مشاهده
 نمودی که سبیلی نیست بسوی نه معرفت خداوند رحمن نه بوصف و نه بیان
 و نه باسم و نه بعرفان و بعجز و نه بحقیقت امکان لاجل آنکه ماسوای او قبل
 از وجود معدوم صرف بوده اند و الان جم با او احدی نیست و در رتبه او کل
 معدوم صرفند و بعد از وجود ممکنات وصف نفس خود را در امکان با امکان
 فرموده و فرض است بر کل عالم عبادت ذات مقدس او و حده و حده لا
 اله الا هو بوضعی که نازل فرموده در قرآن و تعالی الله غیا یقول الظالمون علوا
 کبیرا و بدانکه اصل معرفت بشوئن علیت فعلی بمرتبه است که فرض
 است بر کل اقرار با او و کامل نیست معرفت بغیر او و مقبول نیست اول
 آن الا باضرآن و آن بر سبیل حقیقت بتفضیلی است که حضرت علی ابن
 الحسین علیهما السلام تأکید و امر بجا بر فرموده و اصل حدیث بالعربیه اینست

علی ماروی فی کتاب انیس السمراء قال حدثنی احمد بن عبد اللہ قال حد
 ثنا سلیمان ابن احمد قال حدثننا جعفر ابن محمد قال حدثننا ابراہیم بن محمد الوصلی
 قال اخبرنی ابی عن خالد عن القاسم عن جابر بن یزید الجعفی عن علی بن
 الحسن علیہما السلام فی حدیث طویل ثم تلّی قوله تعالیٰ فالیوم نُنسِئکم کما نُو القاء
 یومم ہذا وما کانوا آیاتنا یحجدون وحی واللہ ایاتنا وبذہ احدنا وحی واللہ
 ولایتنا یا جابر الی ان قال یا جابر او تدری ما العرفہ العرفہ اثبات التوحید
 اولاً ثم معرفہ العانی ثانیاً ثم معرفہ الابواب ثالثاً ثم معرفہ الامام رابعاً ثم
 معرفہ الارکان خامساً ثم معرفہ الشباصادساً ثم معرفہ الانجبا سابعاً و ہو قوله عز
 وحل قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
 و اوجبتنا بمثلہ مدد او تلّی ایضا و لو ان مانی الارض من شجرۃ افلام و البحر
 یدہ من بعدہ سبعة ابحر ما نفذت کلمات اللہ ان اللہ عزیز حکیم یا جابر اثبات

التوحيد و معرفه المعانى اما اثبات التوحيد فمعرفه الله القديم الغيب الذى لا
 تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و هو غيب باطن كما
 سذكره كما وصف به نفسه و اما المعانى ففحن معانيه و ظاهره فيكلم اخترعنا من
 نور ذاته و فوض الينا امور عباده ففحن تفعل باذن ما نشاء و نحن اذا اشنا
 ساء الله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله عز و جل هذا لمحل و
 اصطفا منا من بين عباده و جعلنا حجه في بلاده فمن انكر شيئا و رده فقد
 رد على الله جل اسمه و كفر بآياته و انبيائه و رسله الحديث برگاه بخوابم که صرنى از
 اين حديث را آنچه او بر او است من حکم الله شرح شود بحرهای عالم
 اکوان کلافانى ميگردد قبل از آنکه صرنى از آن بيان شود چونکه انسا اين
 کتاب لابل اعتقاد اولى الالاباب است که از ارض سجات تجليات سماء
 حلال فايز کردند و سوامى لبل حکمت که لبل قبول يقين است لبلى ديگر

اراده بگذر آن نشده کلماتی ربانی لابل اعتماد کل ذکر و بیان میشود تا گل
بمقام لغاء محبوب لایق شوند

بدانکه اصول معرفت بهجت رتبه است:

اول معرفت الله که اشاره به بیان شده و آیاتی برای عارفین خطبه اول و
باب ثانی ذکر شد که کل علم بقطع و منع از لفظ وصل بفصل حاصل نمایند و مقامات
توحید اربعه راجع بنفس توحید است بر کس بحقیقت توحید نماید عمل بمقامات
توحید نموده و اکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک و در مقام توحید فعل کافر
گشته اند من حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده لا شریک له مستحق
عبادت است لا غیر او و هر که عبادت نماید ذات او را باو بدون توجه
بیشئی بخلق او و بدون تمنا از برای جزاء غیر او بتحقیق که عبادت کرده است
خداوند را بشائی که در حق امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته

لمن یوصف و لمن یعرف و لمن یعبد بود و هست و عبادت احدی لایق
 ساحت عز او نیست و این مقام غایت عطیه الهی است بعد که برگاه وارد
 شود کل را در ظل فصل او مشاهده مینماید و برگاه کسی آمی یا وصفی یا احدی از
 آل الله را سلام الله علیه در مقام عبادت توجه نماید کافر گشته و عبادت نکرده
 خداوند را و برگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا
 بخواند او را بر آینه محبوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او نیست بل
 سبیل عبادت این است که او را عبادت نماید بوصفی که خود نفس خود را
 فرموده بلا ذکر شیئی سواه و برگاه حکم محکم از برای عابدین بنابر جهنم فرموده بود حق
 بود بر عابد که او را باستحقاق ذات خود عبادت نماید و راضی بنابر شود و
 حال آنکه حکم خلاف این امر است و رضوان اول عطیه فی است از جانب
 معبود از برای مؤمن حائض و سجان الله غایب شکر کن در مقام توحید افعال فرض

است بر معتقد باشد که حائقی غیر او اعتقاد نماید و از حکم جبر و تفویض بخلق در
 کل شیئی بیرون رود که کفر محض است بل بر شیئی که اسم شیئیت بر او اطلاق
 شود حائق او خداوند است و حده بعلیت خصال سعه با اختیار خود شیئی و
 فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل
 عالمین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سوای این دو امر است و این
 امر اوسع از مابین سماء و ارض است تا ارض جهاد که منتهای رتبه قوایل است
 و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات تکلیشی را عالم است و بر سبیل
 اختیارات کل کل را خلق میفرماید و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان
 و بر گاه شیئی را بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم با او کرده و حال آنکه کل
 را بر سبیل محبت خود و اولیاء خود خلق فرموده و بعد دلک قصار را با مصائب
 ایشان جاری فرموده کل نصیب خود را اخذ نماید و در چهار مشهد امر بار آورده

خود از خلق اشیاء فرموده و عهد گرفته تا آنکه احدی را بر او حجتی نباشد و در
 اول عهد الوهیت خود را از کل گرفته و در ثانی عهد نبوت حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله را از کل گرفته و در ثالث عهد ولایت آل الله را محکم
 فرموده و در رابع عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کل را با اختیار
 و اختیار را بنفس اختیار خلق فرموده و احدی سوای اختیار خود مالک علی
 نمی تواند شد و بر کل فرض است اقرار بتوحید ذات و صفات و افعال و
 عبادت چنانچه خداوند واحد احد مستحق است و خلق را بسبیل در معرفت توحید
 نیست نه باقرار و نه بعجز بل بر کل فرض است مشابده آیات اربعه در
 نفسی که خداوند عالم نسبت بنفس خود داده و اتم اقوال در مقام توحید افعال
 کلمه لا حول و لا قوة الا بالله از خزان غیب نازل شده و اینکه در السنه بعضی
 از معاندین شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و قائم مقام علم او در

مقام عبادت توجه بحضرت امیر المؤمنین و اقرار است و معتقد این مطلب
 کافر و مشرک است باجماع بل آن بزرگوار و قائم مقام علم او را اعتقاد
 بدان است که در مقام توحید بیان شد و آن حضرت و آل اطهار او را
 سلام الله عليهم محال معرفت و اصل مشیت و قائم مقام هویت و منشی مقام
 صدانیت معتقد هستند و آل الله را سلام الله عليهم در این مقاماتی که اشاره
 شد عباد لکرمون میدانند که اراده بامری نمیکند الا با اراده السبل مشیت ایشان
 در هر مقام نفس مشیت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس اراده الله بل اراده
 الله نفس اراده ایشان است و قول باینکه اراده صفت ذات است
 کفر محض است بل اراده عنایت بر مشیت است که خلق اول است و بر
 کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیاء بدانند کافر است چه استقلال اعتقاد
 نماید چه غیر استقلال و استغفار میکنم بسوی خداوند واحد احد از آنچه بیان نمودم

در دیگر مقامات توحید زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر بعلم و حقیقت
توحید نیست و کافی است او و علم او از برای اقرار عباد بتوحید او
او است علی بگیر.

ثانی معرفت معانی است و از برای این مقام خداوند واحد احد مقامات
مالانهای مقدر فرموده بل از برای هر اسمی معنی جعل فرموده و اصل ایقان بمعانی
و ادعان بکل مقامات آن اقرار بمحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن
عبدمناف است بآنکه آن اول مخلوق و اشرف مجبول است و خداوند
عالم جعل فرموده است او را از برای قیام بنام خود در آدآ و قضا و بدار و
اصناء و مثل او در عالم در علم خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست
بل کل آن قدرت بمثل وجود دیگر اول که مشیت باشد تعلق میگیرد بعینه مدد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد و مثل آن در صور علیین متع بل در صور

سجین هم و هم راجع بقطعه اول میکرده و متنوع است و خداوند عالم در بر شأن
بکشتنی قادر و عالم بوده و هست و از برای معرفت آن حضرت روحی فذاه
بهفت مقام اهل است که حقیقت خصال سبعة نازله در الواح کتاب حق
بوده باشد.

اول مقام نقطه بدییه است و در این مقام اول آن عین آخر آن است
و ظاہر آن عین علانیه آن اذلم یزل بوده بامر الله و بدو و ختم از برای او مذکور
نیست صرف هویت و آیت احدیت است که دلالت میکند بنفسه
الله الاحد الفرد الذی لا اله الا هو و از برای احدی در این مقام نصیب در
معرفت آن شمس ازل نیست بل حدود و اشارات و اسما و صفات از
ساحت عز او مقطوع و از جلالت علو او ممنوع است و او است در این
مقام امکان بلا مثل و شبه و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد

آن سید اکبر دگری ندارند و بهر عبید محض و آیات رقیه هستند از برای ظهور
جلالت آن بزرگوار و غیر از خداوند عالم در این مقام نشاخته است اورا
احدی بل در امکان غیر این بیان ممنوع است و این جهت اعلای مشیت
و بطون او است لا یعلمها الا الله جاعلها و سجان الله بارئها عما یشکرون.

و ثانی مقام نقطه امکانیه است و آن حضرت در این مقام اول مذکور و آدم
بدیع است که مقام تعین نقطه اول باشد و در این مقام بنفس و ذات و ید و
وجه و عین و سمع و بصر و جمیع اسماء فعلیه در حالت انساب الی الله مذکور
است و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام بنحو ذکر امکانی در نزد
آن جناب مذکورند و ماسوی را نصیبی از عرفان این مقام نیستی و در این مقام
کسی آن حضرت را نشاخته است الا الله وحده و سجان الله عما یصفون.

و ثالث مقام نقطه فصلیه است و در این مقام آن حضرت باب فیض

است از برای آل الله سلام الله عليهم و اهل عصمت طائفند حول آن بزرگوار
 و نشاخته است در این مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را الا الله بما هو
 علیه و اهل عصمت سلام الله عليهم با هم علیه و ماسومی را حظی در عرفان این
 رتبه و بیان این ذکر الهیه نیست و صلی الله علیه كما هو ابله و الحمد لله رب
 العالمین .

در رابع مقام نقطه وصلیه است و در این مقام آنحضرت قطب عالم فوآد و سر
 عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کل و از برای آنحضرت
 در این مقام علم بدایت فرض است و اعتقاد بنهایت کفر و آل الله سلام
 الله عليهم در این رتبه آل آن حضرت و مصنی از آن ضوء و اعضان آن شجره
 مبارکه بستند و ماسومی را حتی الانبیاء در این مقام ذکر می و نصیب عرفانی
 نیست و سبحان الله عما یصفون .

و حاسم مقام نقطه حقیقه است و در این مقام کل انبیاء و اوصیاء مخلوقند از نور آن نیر اعظم و در این مقام اول مجیب در عالم ذر آن جناب است لا غیر و کل مگورند بگذر آن حضرت روحی فداه و آن عنی است از کل ماسوای خود بالله سبحانه و هو العلی العظیم.

و سادس مقام نقطه اصلیه است و در این مقام کل انوار طائفند حول آن حضرت و مؤننین از سخ انسان و ملائکه شون فیض آن حضرتند و این مقام کثرت و ذکر رتبه اجل است که سادس مراتب فعل است و حدیث کنت بنیا و آدم بین الماء و الطین در این مقام است که مؤننین از سخ انسان عارف به نبوت آنحضرت میشوند و نصیب خود را از اقرار بجلالت آن فرد متوحد اخذ مینمایند و سبحان الله بارئ عما یصفون.

و سابع مقام نقطه کونیه است که بر کل اشیاء فرض است حتی الذرة فی الجباد

که اقرار نبوت آن حضرت نماید از یوم بعثت آن حضرت که بعد از چهل سنه
 است از یوم ظهور بامر الله طالع شد و نزول جبرئیل علیه السلام و حکم وحی و
 کتاب و امر بثواب و نهی از عقاب در این رتبه است که ممکنات از مبدء
 بشمائی بعد رسیده اند و فرض جهاد در این رتبه است که غیر مؤمن بان جناب
 پیدا میشود و بربر کس معرفت این مراتب سعه آیات مودعه در آن فرض
 است و مقبول نمیشود اول آن الا باخر آن که یقین نماید بیوم بعثت آن
 حضرت بعد از افول اربعین و آن حضرت در این مقام افترا از کل موجودات
 و بشری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات این رتبه اعراض من ان یذکر
 و اعظم من ان یتب است و جمیع قدر در مقام اعتقاد بیقین کامل کافی است
 بل فرض است بر کل نفوس که ایمان آورند بان حضرت چنانچه آن حضرت
 بر او است از فضل الله اگرچه نتوانند ادراک نمایند بل فضل او را فضل رب

العزّة بر کل موجودات مشابهه نمایند و سبحان الله عما یصفون.

ثالث معرفت ابواب است - و در این مقام فرض است بر مکلف اقرار بوصیایت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید در این عالم بلا فصل شیئی سوای نفس مقدس او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض است بشرطها و ارکانها و آن اینست که در کل این مقامات ذات مقدس حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله علیه و آله بدانی بل ولایت مطلقه آن سید اکبر نفس وصیایت او است از برای محمد صلی الله علیه و آله و آنکه معرفت آن حضرت را احدی غیر از خداوند احد و سید اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله ادراک نکرده است و او است باب مطلقه الهی که احدی از کلمه ابداع موجود نشود الا باذن و نه صرنی الی الله رفع می گردد الا بحکم و معرفت آن حضرت نفس معرفت رسول الله صلی الله علیه و آله است بل کلمه توحید و

شهادت بنوت نفس اقرار بولایت آن حضرت است بحکم ان الذات
 لا تعرفه غیره و ان الملک یدوم فی الملک و لایوحده غیره و ان معرفه الله
 کان نفس معرفته لم یزل بلا ذکر شیئی و لا وصف حکم و جبین است دین خالص
 خداوند که عبد اعتقاد نماید که آن حضرت بنده فی است مخلوق و مرزوق و از
 برای او حیاتی نیست الا باذن الله و برکس سوای عبودیت مطلقه در حق آن
 حضرت اعتقاد نماید شکی نیست که کافر است و کل کلمات آن حضرت در
 معارف و رتبه نفس خود راجع باین نقطه عدل است و آن حضرت روحی فذاه
 بوده است قمص نور و بیت ظهور و آیه معبود و علانیه احمد صلی الله علیه و آله بل
 کان هو هو بعد ما کان لابی هو و لا هو غیره فسیحان الله موجوده غایب صفون جمیع قدر
 که عبد ربی از برای آن حضرت اعتقاد داشته باشد یقین بعد بر صوفی غیر رتبه
 احمدی صلی الله علیه و آله که وصف نماید از برای آن حضرت لایق و صدق

است بل کل وجود در نزد آن حضرت چه در حال حیات و چه در حال ممات
 معدوم صرفند و اگر مذکور شوند بمثل حاتمی است که دید آن حضرت باشد و
 او است فوق نعت قائلین و هم مدکرین و او است که صبر نمود در دین خدا
 و برچه از اعداء الهه دارد شد تحمل نمود تا آنکه بدرجه شهادت ازید کافری فایز
 کردی و امانت و امانیه راجعون و صلی الهه علیه کما هو ابله انه هو العلی الکبیر.
 رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است
 معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند و مراتبی که
 در معرفت معانی مذکور شد با هو بو در این رتبه فرض است و اسما مقدسه
 ایشان که مرایای بیان است اینست الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن
 الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی
 بن محمد و الحسن بن علی و الحجه القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمه الصدیقه

صلوات الله عليهم اجمعين و این شمس عظمت و نجوم عزت در برشان قائم
 مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند چه در اداء و چه در قضا و چه در
 امضاء و چه در بداء و مشیت ایشان در بر مقام نفس مشیت امیر المؤمنین علیه
 السلام است بل آیه و مایثاؤن الا ان یشاء الله در حق ایشان صادق
 است بحسب الله و رضاه چگونه قلم بکسر و صف ایشان متحرک گردد و حال
 آنکه بنفسه شایب است بعدم صرف دو رتبه ایشان و بر معتقد بآل الله سلام الله
 عليهم فرض است که نسبت احرف لا اله الا الله را بالنسبه بکل موجودات یکی
 داند و در مقامات خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث وارد است
 مثل فضل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صاحب العصر علیه
 السلام بر سایر ائمه صلوات الله عليهم و فضل احرف ثانیه بر ورقه مقدسه از شجره
 اولیه که فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد و این مراتب بواسطه قرب بفعل

الله است و بغیر از خداوند عالم محیی احدی نیست و اعتقاد بر جعت ایشان
 رکن اعتقاد بایشان است و امروز به اراده بقیه الله امام عصر علیه السلام
 است وجود کما وقع علیه اسم شیئی و اعتقاد بغیبت آن هم مثل اعتقاد بر جعت
 است و اعظم علامات جعت ظهور جسد امیر المؤمنین (ع) است بر قمص
 شمس اگر چه حال هم هست ولی حجاب بر عیون خلق است و یوم قرب
 ظهور بیکت آن شمس حقیقی کشف عطاء از کل ابصار انشاء الله خواهد شد
 و مراتب تفصیل این رتبه مالانهایه بالانهایه لها فرض است و برخداوند بیان و
 الهام و بر عباد تسلیم و ایقان است و کافی است این اشارات جلیه از برای
 معتقد بآل الله سلام الله علیهم و نیکو نصیر است از برای عبد عصمت و توکل بایشان
 و کفی بنفسی و لا نفس المؤمنین آل الله و اکیلا.

خامس معرفت ارکان است بمثل مقاماتی که در رتبه معانی ذکر کرده شده و مراتبی

که لازمه این مقام است و در این رتبه ایقان بوجود کل انبیاء و اوصیاء و آیات و
 کسب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه حقایق افنوده انبیاء و
 اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت فاطمه علیها السلام مخلوق کشته است و
 مدل علی الله بستند بها و بنورها و ارکان این سلسله در نبوت چهار پیغمبر اولی
 العزم است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بوده باشند و رتبه امامت
 که در حقایق ایشان است در نزد امامت آل الله سلام الله علیهم معدوم صرف
 است و در هر عصر فرض است وجود ارکان چنانچه از بعثت رسول الله صلی
 الله علیه و آله الی ایام رجعت چهار پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی
 و خضر و الیاس و ادریس علیهم السلام است و یکی اخذ فیض از امام زمان علیه
 السلام مینمایند و اقرار بایشان از اصل دین است و مراتب اقرار باین رتبه
 زیاده از ذکر و بیان است و الله من وراءه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح

سادس معرفت نقباء است - بدانکه صراط الله در این مقام ممتد است
 و ایشان اقرب باممذ بواسطه ارکان از کل موجودات و عددی از برای
 ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض باحدی نمیرسد اقل آن یکی است
 و اکثر آن الی ملائین بل اذ شاء الله اکثر من ذلك هم ممکن است چنانچه
 الان جم بستند که در خدمت امام زمان علیه السلام مشرفند چنانچه در حدیث
 وارد است قعم المترل الطیبه و ما بملائین من وحشه و ایشان اقل از طرف
 عینی از حضور امام عصر علی الله ایامه محبوب نیستند و بغیر از او ناظر باحدی نیستند
 و معرفت ایشان بهمت مرتبه مذکور فرض است و لکن این مراتب سعه در
 رتبه ایشان متبلجج است متبلجج رتبه آخر ارکان در ارکان الی مقام احمدی صلی
 الله علیه و آله همین قسم امرستور است و شرف انسان بعلم این مقام است و

قرب او بخداوند عالم از جهت قرب بمبدء است چه ممکن است از سر
 این رتبه که سبقت گیرد احدی بر احدی بلا علم و عمل بل بشرف سبقت وجود
 و قرب او بحضرت معبود و عقبات این رتبه لایحسی و لایذکر است و اعظم
 علامت معرفت نقبا علم معرفت آل الله سلام الله علیهم وعل است و ایشان
 در میان خلقند و با مردم معاشرند لکن ایشان را کسی نیشاند الا بعضی از نجبا
 که بعضی از ایشان را میشناسد حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشان را نمی
 شناسند و بسینکه فوت یکی ظهور بهم رساند خداوند عالم بر قلب کسی که قابل است
 القا میفرماید که قائم مقام او گردد و بشرف حضور آن نیر اعظم روحی فداه واصل
 گردد و ایشان حامل فیضند باذن الله در تکوین و در شریع و تربیت نجبا با
 ایشان است و ایشان قادرند بر آیات عجیبه و خوارق بدیعه لیکن بنی اذن امام
 علیه السلام ظاهراً نمیفرمایند و ایشان تدبیر ارض و من علیها را مینمایند باذن امام

علیه السلام در روایت ایشان لقاء حجت علیه السلام را روایت فرموده است
 که بعینه روایت همین عین محسوس است و ایشان در برابرش که باشد در ارض
 طیبه مبارکه در حضورند و هرگاه کسی اقرار به پنج رتبه معرفت نماید و این رتبه را
 با نفسی از ایشان را حجت نماید کل معرفت آن بباء منثورا خواهد بود لاجل آنکه
 خبط معرفت باین نظم حکم شده و عمل عالی مقبول نخواهد شد الا بمعرفت این رتبه
 کما هو علیه و بی اهلها و فرض است بر کل عباد که با برکس در مقام رحمت و
 محبت حرکت نمایند که مبادا با اهل صرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان
 ظاهر شود و معرفت با اسم و شخص کل تکلیف کل نیست الا یک نفس زیرا که
 احدی عالم نیست بلی میسر است هرگاه کسی از امام علیه السلام اسما، ایشان
 را طلب نماید و آن حضرت باو القاء فرماید در حالت نوم یا شون ممکنه حقه
 که عبد یقین نماید بر صحت آن و برکس عارف شود نصیب خود را از کتاب

این رتبه اخذ نموده و انه لمن العارفین.

سابع معرفت نجبا است و ممالک این مرتبه لایدرک و لایذکر است و نجبا
عبادی هستند که بعد از نقباء در رشته وجود فیض ایشان رسیده و از ایشان بما
سوا می حلق و عدد ایشان در کلام اهل بیت علیهم السلام معین نیست بعضی از
اهل بیان چهل عدد مسطور داشته اند و لیکن حق چنین است که عدد معین
نیست و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمانی هستند که بحلایق احکام الهی
را میرسانند و ایشان را از القای شمس ازل نصیبی مکتوب نشده الا ان یشاء
الله ولی در نوم ببقاء حضرت امام علیه السلام فایز میگردند و اخذ احکام الهی
را میمانند و این بزرگواران را کسی با اسم و نسب نیشاندیل با ایشان کل
حلق محشورند و ایشان میرسانند بکل فیض الهی را بواسطه نقباء در مقام تکوین
و تشریح و علامت معرفت ایشان اهل نسبت بکلمه فی هستند که اخف آن

در امکان ناطق نیست بل عدد حرف ناه که سر حروف و مقام توحید است
عدد آن کلمه طیبه است که نفس ظهور ناه است در مقام حروف و امروز
این مقربان منظر اعلیٰ محبوب بستند از نظر مردم بل بعضی از ایشان را هم بعضی
از شیاطین انس در مقام حمد و طعن بیرون آورده اند من حیث لا یعلمون و اکثر
مردم از رجال و نساء طایفه اثنی عشریه بواسطه بنی عرفانی این رتبه داخل
دوزخ خواهند شد و برگاه نفسی کل مراتب سه را اعتقاد یقین نماید و در این
مرتبه از مقامات سعه مذکوره نقطه فصلیه را حمد نماید در مقام معرفت یکی از
نخباء کل اعمال آن باطل و بباء منشور است بل معرفت الله در مقام ظهور
تمام میشود الا بمعرفت این سعه و بهیچقدر که عبد این مراتب را یقین نمود و
احذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است بر آن خونی
نیست که انشاء الله باقطع معذور است و بر کل فرض است که کل مردم

بر سبیل حب حرکت نمایند که مبادا در مقام جدیگی از این مقربان وارد شوند
 و جدیگی از ایشان جداگانه است و معرفت در باره یکی از ایشان معرفت
 در باره کل است و ایشان رجال حفظه روایات امام علیه السلام میباشد که
 رد ایشان رد خداوند عالم است و طاعت ایشان طاعت او است و در
 مقام اخوت بر کل فرض است که هر چه از برای نفس مؤمن خود راضی میشود از
 برای برادر خود هم که در ذر رابع با او است راضی شود و اخوت نیست فیما
 بین کسی که در رابع را انکار نماید بل فرض است بر مصدق که بحکم خود منکر
 را معتقد باین اصل محکم که جزء اصول دین است گرداند و سلوک عبودیت
 و سیرالی الله در صحیفه صرین مفصل ذکر شده سزاوار است بر کل که طالب
 ترقی بستند بان عمل نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کل اینست که لله و فی
 الله در کل شأن حرکت نمایند و معرفت این امر بغایت صعب و عظیم

است چه بسا شخصی با اعتقاد خود لله حرکت میکند و معذک کافر است و لاجل
 عناد با خداوند در واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که با اعتقاد
 خود لله میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع
 توجه بخداوند نیست بل بجهت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است
 که میگویند والله ان اردنا الا الحسنى و خداوند تکذیب ایشان را در قرآن نازل
 فرموده و مثل ایشان اشخاصی که شیخ مفرد در مقام توحید رحمه الله علیه و قائم
 مقام او و مجبین او را جحد و سب مینمایند اگر چه با اعتقاد خود لله مینمایند لیکن
 شیطان حق را باطل بنظر ایشان جلوه داده و بنص حدیث ناصبی کسی است که
 شیعیان ما را جحد کند و سکی نیست نزد اولی الالباب که آن متوحد بمثل شیعه
 خالص است و حکم اشخاصی که جحد بشعیان آل الله مینمایند رجعت ایشان
 انشاء الله ظاهر خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت بمثل حکم دم معفو

است و خداوند کافی و شایسته است کل را و هو العلی العظیم.

باب الرابع

فی بیان المعاد لله عز و جل

وصیت میکنم در این کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده و جهد مقربان ملاء
اعلی را امر سهل نگرفته و بحکم قرآن یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا
سديدا حفظ لسان را نموده که حیات دنیا نزد حیات آخرت بلا ذکر است
و در روز قیامت بحق خداوندی که شریک ندارد اشد عذاب و اعظم
عقاب از برای اشخاصی است که رمی میکنند بسوی اهل معرفت آل معرفت
آل الله سلام الله علیهم بکلمات شیطانیه بل در این عالم هرگاه مشاهده حکم
خداوند را نمایند در حین جهد و رد با تش عدل میوزند چنانچه خداوند عالم
اشاره فرموده او تعلمون علم الیقین ترون حکیم ثم ترونها عین الیقین ثم لتسئلن

یومئذ عن النعم و اولئک ہم اهل النعم فی الدنیا و الاخره و اولئک ہم
 العافون حقای ملاء بزرگان دین و علمای اهل یقین برسید از حکم این آیه
 شریفه در برشأن و ان جهنم لمحیطه بالکافرین و خداوند عالم در برشأن علیم و
 شهید است و او است غنی مطلق و استغفار میکنم بسوی او چنانچه من مستحقم و
 او است عطف رحیم و بدان ای سائل که اصل دین معرفت بعبه ناموره در
 حدیث است و احکام معاد و آخرت هم در ظل آن مسطور است بل این
 بعفت رتبه معرفت حکم بعفت مرتبه جنت مقدسه است و احکام معاد در نشأه
 آخرت است و تکالیف آن عالم بمثل تکالیف این عالم است الحرف
 بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و اجسام و مقاماتی که خداوند عالم بعد از
 موت مقدر فرموده از جزء ایقان بمعرفت خداوند است و برکس جزئی
 از جزئیات شریعت مقدسه که تکلیف این عالم است و صرنی از مقامات

عالم آخرت که تکلیف نشأه بعد از موت است انکار نماید بمثل آنست که
 انکار وحدانیت خداوند را نموده و اقرار بکل شئون این عالم از معراج و
 مقامات منصوصه در آن و احکامی که درآ آن فرض است در کل مقامات
 مثل اعتقاد بتوحید واجب است و اعتقاد بمعراج آن حضرت بحسب و
 لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد بحدیث وارده از حمیرا هم در این
 مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل
 بجان ساعت بحسب معراج بلکوت سموات و ارضین فرموده مع آنکه بحسب در
 مقام خود بوده و بیان این مطلب و ذکر معاد و شبهات فلاسفه و حکما در صحیفه
 شرح دعاء غیبت شده همین قدر که انسان ناظر بقدره الله و فعله باشد
 تصدیق باین امور بحقیقت علی ایقین مینماید اگر چه ادراک نتواند نمود و قابل بعود
 ارواح بدون جسم از عدم معرفت بذات اقدس حضرت رب العزة است

و اینکه در میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس الله تریته قائل بعود
 اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از طلاب علمی است که
 در کلمات آن قطب عالم فوؤد را نکرده بل آن مستقر بر کرسی وحدت در
 جنت رفرف بین یدی الله بری است از معتقد باین قول بل قائل است
 بمعاد کلشیمی بعلمی که احاطه کرده است کتاب الله الفوؤد فی مقامه و لعقل فی
 مقامه و النفس فی مقامه و الجسم بالسلالة فی مقامه و من عدل عن ذلك فیکون
 من المشرکین و بدانکه یقین بوجود جنت و نارجم فرض است و در هر دو خلقی
 بستند ماشاء الله که قبل از وجود این دوره بدیع بعد از بعث و حشر داخل
 مقامات خود شده اند و اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهداء ع
 مخلوق شده و کسیکه عارف بحق آن حضرت باشد خود را در جنت می بیند و
 بآلاء آن متعمم است اگرچه در این عالم باشد و توهم نمانی که این اشاره امر باطنی

و موهوم است لا والله بل در حقیقت هرگاه کشف عطاء از دیده تو شود
 مشاهده مینمائی مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده میکنی هم
 چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخاریه برون نمایانیدند و بحق خداوندی
 که جانم برید او است از منتهای یقین خود بوجود خداوندی اگر کشف کل عطاء
 شود از برای من یقینی زیاده نمی شود و می بینم بعلم یقین در این ارض وحدت
 که نشسته ام کل آلاء جنت و مقامات آن را بمثل کسی که در جنت بر اراک
 متکئ مستقر است و هرگاه بخوابی آب کوثر را در این عالم حد مشاهده کنی و
 بیاشامی زیارت کن حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که والله در
 حین زیارت و اعتقاد باین امر از عین سلسیل بید الله در کاس رسول الله
 صلی الله علیه و اله نوشیده ای فطوبی لک ثم طوبی لک بل متوسمین از فرقه
 مخلصه مقامات اهل جنت را میتوانند تمیز دهند بکلمات ایشان و حکم کنند در

این عالم از برای ایشان با اعمال ایشان لیکن خداوند گواه است که با وجود
 این مقامات مشهوده نه این قدر دبر مرا محزون نموده که بتوان دگر نمود
 علمای این عصر حظ ایشان در واقع اقرار بعجز است از عدم فهم کلمات من و
 معذک واقع شد آنچه که قصنا جاری نمود شیاطین انسی که از اتیان یک
 حدیث عاجز بودند جرئت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند بعقل که سبقت
 نگرفته بود در امکان ایشان را احدی و بر گاه ناظری بسر واقع مشاهده نماید
 میبیند که عدد حروف پد معکوس حاصل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد بعد از
 آنکه میدانست که هر که کینفر را بصنالات بیانند مثل آنست که جمیع عالم را
 بصنالات انداخته و قتل نموده و کافی است از برای عالمین شهادت خداوند
 جبار و بس است بر لب ناصر ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیت
 آل الله سلام الله علیهم در محشر و یعلم الذین ظلموا ای منقلب یقلبون بل بر گاه

راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل الله را مشاهده نمایند قرأت کتاب
 را بیفین خواهند نمود و همین حکم از برای افنده ایشان اصرار نار جهنم است
 ان کنتم تعلمون او تعلمون علم ایفین ترون بحکم ثم ترونها عین ایفین ثم
 لتسئلن یومئذ عن النعم و میدانم که آنچه در علم خداوند گذشته جاری خواهد شد
 لیکن یوم میقات بین یدی الله است و میگوید بحکم قرآن من یصیبنا الا ما کتب
 الله لانا هو مولنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بحق سید اکبر روحی فذاه
 که مشتاقم بموت شد اشتیاقا من الصبی بشی امه انه لا حول و لا قوه الا بالله
 و ان الله و انما الیه راجعون و یعلموا الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون و لا تحسبن
 الله بغافل عما تعمل الظالمون بدانکه ای سائل امور اعتقادی در معاد اکثر من
 ان یحیی است و فرض است بر معتقدین بجنات ثانیه که اعتقاد بشش حظایر
 و اهل آن بیفین داشته باشد و اعتقاد نمایند بحکم سعه و مقامات آن و بدانکه

ثمره اعتقاد بانها و اهل آنها این است که در این عالم با اهل جنت بحسب
 و حرمت سلوک نمایند و با اهل بر مرتبه بطور مقامات ایشان که مقدر شده
 از جانب حضرت رب العزة سلوک نمایند و هرگاه اسرار معارف اهل رضوان
 را با اهل جنت سلام بیان نماید از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلم با ایشان
 نموده بل بر معتقد باشد چنان فرض است که مقامات اهل جنان ثانیه را
 علی ما هم علیه با هو اهل بیان نماید و شبه نیست که هرگاه معارف جنت
 احدیت را با اهل جنان سعه عطا کنند بر آینه بجلی مشرک و خارج از جنت
 میشوند و کذلک احکام اهل جنان با اهل حظایر چه عظیم است سلوک بنده
 حالص در این عالم با کل خلق که بر نفسی بر بر شیئی مستحق بیک نوع عطا
 است و مثال مؤمن مقام رحانیت است که بر عرش عطا بکل سوا باشد
 و همچنین است حکم اهل جهنم و حظایر آن و مقاماتی که خداوند عالم از برای

کافرین مقدر فرموده و برگاه در این عالم حجد وردی که نصیب بائبل مرتبه اول
 است بسانی دبد ظالم کشته بل فرض است بر مؤمن بآنکه که تبری جوید سرا
 و علانیه و آثار از اهل جهنم و حظایر آن و برگاه العیاذ بالله لابل حب شیئی
 در حجد ایشان تامل نماید فی الحین داخل نار شده و آیه و ان جهنم محیطه بالکافرین در
 شأن او صادق است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سعه مشیره
 و معرفت معاد الا بر است از اعداء این مراتب کلما و برگاه کسی شک در
 حکم بر است یکی از اعداء نماید بفسه عدد است و امر الله اعظم و اکبر از آنست
 که بتوان اشاره نمود و برگاه کسی تبری جوید از اعداء این مراتب سعه و در
 رتبه آخر از عدد رتبه نقطه و صلیه تبری بنجوید بر آینه مشرک است و امر بغایت
 صعب است و حال آنکه شریعت سمحه سهله است و اخف از احرف کلمه
 باب در سمحه بودن در کلام الله نازل نشده و این دلیل است بسر امر قد

عرف اول الالباب ان ما بينا لك لا يعلم الا بما هيئنا و اعتقاد بسؤال قبر
 و فشار آن و عالم برزخ و يوم بعث و ميزان و صراط و حساب و شؤنات
 ارض محشر بنحی که در کلمات اهل عصمت سلام الله عليهم وارد شده فرض است
 و تفصیل مراتب باعث حجاب عبد است دعائیکه در باب خامس ذکر
 میشود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل باصل
 اصول دین خود نموده و کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد و در هر
 شأن عالم ببداء و عدل خداوند باش که اعظم کل مقامات خیرات است و
 اشارتیکه در این چهار باب در مقام اصول دین شده کلا را بکلیه و اوراق
 شجره طوبی بدان و سلوک کن بانساء خود با حسن سبیل محبت که نساء مؤمنه
 اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را بطرف عینی که بقدر همین
 طرف محبوب از حکم الله خوابی بود و در هر حال مستعد لقاء الله باش که موت

اقرب بانسان است از کل شیئی و نظر از دنیا و زخارف آن پوش که گل نعیم
 دنیا در نزدیک ساعت از دار آخرت عذاب صرف است و در گل
 اشارات بایقین باش و حدیقین این است که نرسی از احدی با وجود
 خداوندی در طاعت و حکم او و بین ابواب اربعه کافی است گل را در
 مقام اعتقاد و ائمه من و راه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ.

باب الخامس

فی دعاء الاحلاص لله عز و جل

بسم الله العلی العظیم الحمد لله الذی ابدع السموات و الارض بامرہ ثم الذین
 کفروا بیاتہ الی الله یشکرون اللهم انی اشهدک بما تشهد لنفسک قبل کل شیئی
 بانک انت الله الفرد الاحد الصمد الحی القیوم الذی لا یأخذک وصف من
 شیئی ولا ذکر عن شیئی و انت لم تزل کنت بلا وجود شیئی ولا تزل انک

كَانُ بِلَا دَكْرٍ شَيْئِي وَالْآنَ قَدْ كُنْتُ بِمِثْلِ مَا كُنْتُ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ لَمْ يَكُنْ
 مَعَكَ شَيْئِي وَلَا يَذْكُرُنِي رَبُّكَ شَيْئِي فَجَانِكِ سَجَانِكِ لَنْ يَعْرِفَكَ عَلِيٌّ حَقٌّ
 ذَاتِيكَ أَحَدٌ وَلَنْ يَعْبُدَكَ عَلِيٌّ حَقٌّ كَيْنُونِيكَ عَبْدٌ فَاشْهَدْ لِدَيْكَ فِي مَقَامِي
 بِنْدِ ابْنِ نَفْسَانِيكَ دَالِمٌ بِالْقَطْعِ وَالْمَنْعِ وَأَنْتِكَ شَاهِدَةٌ بِالسُّدِّ وَالْيَأْسِ فَكُلُّ
 الْوَصْفِ يَرْجِعُ إِلَى مَقَامِ أَبْدَانِكَ وَكُلُّ الْإِنْعَتِ يَدُلُّ عَلَى مَقَامِ احْتِرَامِكَ
 أَنْ قُلْتَ أَنْتَ أَنْتَ فَقَدْ حَكَتِ الْمِثَالَ بِالْمِثَالِ وَأَنْتِ أَنْتِ تَعْرِفُ بِالْأَحَدِيَّةِ
 وَأَنْ قُلْتَ أَنْتَ أَنْتَ فَهُوَ فَقَدْ دَلَّتِ الْأَحَدِيَّةُ بِالْجَلَالِ وَأَنْتِ لَنْ تُوصَفَ بِالْمَوْجِبِ
 فَجَانِكِ سَجَانِكِ يَا أَلْمِي لِأَسْمَاءِ لَأَحَدِ الْيَكِ لَا بِالذِّكْرِ وَلَا بِالِإِقْتَانِ وَلَا بِالْأَسْمَاءِ
 وَلَا بِالْبَيَانِ وَلَا بِالْعَجْزِ وَلَا بِالْأَسْمَاءِ وَلَا بِالصِّفَاتِ وَاسْتَغْفِرُكَ يَا أَلْمِي فِي مَلِكِ
 السَّاعَةِ الَّتِي يَنْزِلُ قَابِضُ الْأَرْوَاحِ بِأَدْنَى عَمَائِيحِ عَلَيْكَ بِنِي وَحْصِي كِتَابِكَ
 وَأَنْتِ يَا أَلْمِي تَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَيَاتِي وَاجْتِدَتِ تَوْحِيدَكَ وَأَنْ عَلِمْتَ سَوْءَ

فاستغفرک و اتوب الیک و قد انقطع الرجاء منی فی ذلک الحال من کل شیء و لا
 اجد نفسی معینا و انک وحدک لا اله الا انت اللهم انی معتقد بعدک و بدائک
 و انک یا الهی لو تغذبتی بكل عذابک سرمد الابد بدوام ذنوبک جزاء ذنوبی
 بین یدیک لکنتم مستحقا بذلک و انک محمود فی فعلک و مطاع فی حکمک
 و لا شفیع لی غیر نفسك فاعف عنی اللهم سجودک و حمتک فانک عنی عن ذنوبی
 و انا مظفر الی عفر انک و ان تدعی لکنتم من الهالکین فانزل علی النصر
 فی تلك الساعة بید انک و افعالک و استغفار ملائکتک و نزول حمتک
 فانک انت انت قد انقطع النفس منی و انی انا انا فافعل بی ما انت انت
 انک اهل الجود و الکرم و العزة و الامتنان و السلطنة و البیان و النعماء و
 الکبرياء و لا اله غیرک و لا خالق لی سواک و انک رب العزة علی الخلق جمعین
 و اشهد یا الهی لحد جمیعک و رسولک و صفیک و خیرتک بالنبوة ما انت

تقدر في شأنه وتجعله مقام نفسك في الالاء والقضاء والبداء والامضاء وما
احاط عليك في حقه وما انزلت عليه من القران وآياتك وما فرصت عليه
من احكامك ومقاماتك وما كرمته في ايله المعراج من علاماتك ودلالاتك
وما نزلت في حكم دينه آية من على الكل انك على كل شي شهيد اللهم اني مؤمن به وبكتابه
وبكل فروضه وسننه وما نزلت عليه من دينك الخالص واشهد انه قد بلغ ما
حمل من حبه ونصح على حق الامر في امته فجزاه الله كما هو و عليه من
طاعتك ومحبتك وصل اللهم عليه بكل صلواتك وبركاتك ونفحاتك و
آياتك بففضل نفسك الذي جعلته فضل محمد صلى الله عليه واله على الخلق كلهم جمعين
واشهد لاوصياء محمد صلى الله عليه واله بعده على (ع) ثم بعد على الحسن (ع) ثم
بعد الحسن الحسين (ع) ثم بعد الحسين على (ع) ثم بعد على محمد ثم بعد محمد جعفر (ع)
ثم بعد جعفر موسى ثم بعد موسى على (ع) ثم بعد على محمد ثم بعد محمد على (ع) ثم

بعد علی الحسن (ع) ثم بعد الحسن صاحب العصر حجبتك وبتیك صلواتك
 عليهم جمعین و اشهد بانهم قائمون مقام جبیک فی كل شأن دون حرف اتی
 قد اختصت بها نفسہ دون احد من اوصیاء و اشهد انهم قد كانوا محال
 معرفتك و معادن عظمتك و مقامات عزتك و علامات وحدانیتك فی
 ازل الازل لا یستقیم فی الشرف احد و لا یساو قلم فی المرتبة شیئی فصل اللهم
 عليهم كما بلغوا توحیدك و حملوا دینك و احتملوا الالام فی جبیک و اشهد انهم
 عبادك الكرمون الذین لا یسبقونهم بالقول احد و هم بامرک یعلمون و یحکمون و
 اشهد ان قائمهم صلواتك علیه حجبتك امامی الحق به اتوجه الیک و به اعتم
 بحبلك و به ارجو لقاءك و به اطمئن رضوانك فانصر اللهم من اراده و اخذ
 اللهم من لا یعرف حقہ و یكفر عبده فانك بكل شیئی علیم و اشهد ان شعیتهم كانوا انصار
 دینك و حملہ كتابك و تراجمہ و حیاك و ارکان توحیدك و انما مؤمن بسربهم

وعلية تتهم واولهم و آخرهم و ظاهريهم و باطنيهم و حبيهم و مبغضهم و حاضرهم و غائبيهم و اقدمهم
 و اكبرهم كما جهم عليه من فصلك فانزل اللهم عليهم رحمتك و برحمتك ما انت
 انت اناك انت العزيز الحكيم و اشهد ان اليوم طاعة عبد حجتك الذي اكرمه
 بابائك و ائمة مقام المقربين من اوابائك فرض بحكمك و انا حقه عارف و
 من اعداءك كلفم بري و اشهد انه قد بلغ ما حمل من جود بصيكتك المشطر و انه لمن
 المؤمنين بك و بابائك فاجزه اللهم في دينك بما انت انت و اغفر اللهم
 لآل و لائمه ما انت انت و اخذل اللهم اهل عداوته بما انت انت اناك
 تعلم كلشي و لا يخفي عليك شيئي في السموات و الارض و اناك اعلى كل شيئي
 شهيد و اشهد ان الموت حق و السؤال في القبر من ارکان دينك حق و البعث
 حق و الحساب حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و اناك
 تبعث من في القبور في رجعة اوابائك و يوم فناء عبادك و لا يعزب من

عليك شينى و انك انت اعنى الحميد يا الهى انما اذا شهد بين يدى كل ما
 تحب كما تحب و لكل ما تبغض كما تبغض و ان هذه الكلمات كانت اعتقادى
 بين يدى بها احى و عليها موت باذنك و منها ابعث انشاء الله بين
 يدى فاجعلها باذنك و ديعه فى الان عندك فرد على بمنك فى مواقع
 الخوف و اجعلها لايات الانس فى علامات البعد فانك حى قيوم قادر احد
 صمد فرد و تر لم تلد و او تولد و لم يكن لك كفو و لا امثال و انك انت الله
 رب العالمين شهد ان لا اله الا الله و شهد ان محمدا عبده و روله و شهد ان
 عليا و اوصياءه و فاطمة صلوات الله عليهم اجمعين و شهد ان عليا كان
 عبد بقرية الله فى كل اوح حفيظ اللهم صل على محمد و آل محمد و انما اذا اقول بحكمك
 فيما نزلت فى القران لذكر اهل الجنة ان الحمد لله رب العالمين .